جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

نگاهی به فیلم «اوپنهایمر»

توجیه تاریخ هشدار آینده

محمّدصادق رحیمی

کریستوفر نولان کارگردان فیلم اوپنهایمر پس از اکران فیلم خود در مصاحبه بیان کرد که امروز دنیا بیشتر از هر زمان دیگری به جنگ و درگیری هسته‌ای نزدیک است. سخنان نولان را اگر در کنار بحران درگیری‌های مداوم روسیه و غرب در اوکراین بگذاریم و تنش‌های روزافزون چین و آمریکا را ببینیم و نیم نگاهی هم به کودتاهای مداوم در آفریقا داشته باشیم و گروهک‌ها و شبه نظامیان تروریستی و التقاطی در غرب آسیا را نیز فراموش نکنیم احتمالاً ما هم نتیجه‌گیری غیر از آنچه نولان بیان کرد نخواهیم داشت.

فضاسازی‌های اوپنهایمر را می‌توان در قالب کلیشه‌های همیشگی غرب از دنیا تفسیر کرد. به گونه‌ای که تلاش می‌کنند دانشمندان و افراد موثر در ساخت بمب هسته‌ای را تبرئه کنند و در مقابل مسئولیت همه چیز را متوجه فرماندهان و سیاستمداران عالی‌رتبه آمریکایی بکند. از طرف دیگر زندگی سخت و تحت فشار اندیشمندان علوم مختلف را به نمایش می‌گذارد و با بیان بهانه فشارهای گوناگون فردی، دانشمندان را مستحق داشتن روابط عاطفی متعدد و بدون دیدن عواقب آنها می‌داند. نکته دیگر که همیشه در شخصیت قهرمان‌های فیلم‌های غرب به وضوح مشخص است این‌جا نیز خود را نمایان می‌کند که به بهانه فشارهای مختلف جهانی، ضعف‌های شخصیتی و رفتاری افراد نادیده گرفته می‌شود و همیشه در نقش مظلوم معرفی می‌شوند. در فضاسازی‌های فیلم پایان ماجرا بسیار اهمیت دارد چرا که جمع‌بندی به گونه‌ای است که یک پایان شکوهمند و زیبا برای دانشمندان و وطن‌پرستان رقم می‌خورد و سرنوشتی ناگوار برای خائنان، سیاستمداران و وابستگان به خارج در انتظار است که همگی سعی در القای این نکته دارند که آمریکا از گذشته تاکنون همواره اهمیت ویژه‌ای برای دانش و دانشمندان قائل است که این نکته را می‌توان در حضور دانشمندان مختلف از جمله انیشتین، بور و اوپنهایمر و نخبگان آلمان و انگلستان در آمریکا ملاحظه کرد.

مورد بسیار قابل توجه و جذاب فضاسازی فیلم از دیگر کشورهای حاضر در محیط بین‌الملل است به گونه‌ای که تصویرسازی کشورهای اصلی هر کدام به شکلی به دنبال معرفی دیدگاه غرب نسبت به آن کشورها است که احتمالاً همچنان هم این نگاه به آن کشورها پابرجاست. تصویر آلمان به گونه‌ای نشان داده می‌شود که علی‌رغم توانمندی‌های بالا و ظرفیت‌های گوناگون کاملاً بدون اخلاق و استانداردهای انسانی است که همین موجب بی‌رحمی و خشونت بیش از حد آلمان می‌شود. همچنین آلمان را کشور بی‌توجه به نخبگان و دانشمندان خود معرفی می‌کند. از طرف دیگر شوروی مثل گذشته نقش یک احمق و نادان کم‌هوش را دارد که به راحتی می‌توان آن را دور زد و بدون توجه به مشکلاتی که برایش به وجود می‌آید از مزایای حضور آن استفاده کرد. شوروی نیز همچنان بی‌توجه به دانش و دانشمند است و تنها آمریکا است که پناهگاه اندیشمندان از سراسر دنیا می‌شود. همچنین بارها این نکته یادآوری می‌شود که کمونیسم و شوروی بسیار خطرناک‌تر از نازی‌ها و یا فاشیسم هستند که این نکته را بی‌ارتباط به تنش‌ها و درگیری‌های کنونی غرب با روسیه نمی‌توان دانست. ژاپن نیز همان کلیشه همیشگی سربازی وظیفه‌شناس و سرسخت و جنگنده که بدون هیچ عقلانیت و احساسی پیش می‌رود را بازی می‌کند. و اما دوست همیشگی انگلستان همچنان مثل گذشته یار و یاور ایالات متحده است که دست پنهان نقشه‌ها و پروژه‌ها به حساب می‌آید و تنها کسی است که از همه چیز خبر دارد و در پروژه بمب هسته‌ای دانشمندان خود را وارد می‌کند.

در اوپنهایمر یک بار دیگر دکترین اصلی آمریکایی‌ها در طول سال‌های گذشته را بازخوانی می‌کنیم. دکترین جنگ برای صلح استراتژی اصلی تمام سال‌هایی بوده است که آمریکایی‌ها پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای گوناگون از جمله کره، ویتنام، عراق و افغانستان دخالت کردند و موجب جنگ‌افروزی‌های بیشتری شدند. آمریکایی‌ها با این استدلال که خونریزی و کشتار می‌کنیم برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و نجات انسان‌ها در گرو کشتن برخی انسان‌های دیگر است به دنبال توجیه ساخت بمب هسته‌ای نیز هستند. در فیلم نیز به وضوح به این نکته اشاره می‌شود که طبق برآوردهای نظامی و امنیتی پس از تسلیم شدن آلمان و مرگ هیتلر، ژاپن بسیار ضعیف شده است و شوروی از شمال و آمریکا از سواحل جنوبی آن را محاصره کردند و ژاپن عملاً هیچ شانسی برای ادامه جنگ ندارد و همگی می‌دانند که ژاپن بدون بمب هسته‌ای نیز تسلیم خواهد شد. در این‌جا فیلم اوپنهایمر برای توجیه اشتباه تاریخی آمریکا در ساخت بمب اتم که در دهه‌های بعد موجب ایجاد معمای امنیتی و جنگ سرد و تمامی مشکلات بعدی بشر در این حوزه شد، ارائه به پاسخی ظاهری می‌کند؛ پاسخی که به دنبال آن است که این‌طور جلوه دهد که ساخت بمب اتم برای جلوگیری از مرگ سربازان آمریکایی ضروری بوده است و از طرف دیگر آمریکایی‌ها امیدوار بودند به واسطه حجم خرابی و ویرانی شگفت‌انگیز بمب هسته‌ای که ملموس و محسوس می‌شود دهه‌های بعد هیچ کشوری حاضر به ورود به جنگ با یکدیگر نشوند چرا که خطر بمب هسته‌ای را یک‌بار دیده و شنیده‌اند. اما این پاسخ هیچ‌گاه نمی‌تواند معتبر باشد چرا که بمب هسته‌ای نه تنها کشورها را منصرف از ورود به جنگ‌ها نکرد بلکه موجب رقابت‌های تسلیحاتی بیشتر و رقابت قدرت‌های بزرگ برای به دستگیری ابتکار عمل در تسلیحات هسته‌ای شد. پاسخ حقیقی به چرایی دستیابی آمریکا به بمب هسته‌ای در لایه زیرین فیلم قابل مشاهده است، جایی که بیان می‌شود آمریکا به دنبال در دست گرفتن ابتکار عمل در تسلیحات نظامی است و هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد که روسیه یا بعدها هیچ کشور دیگری بتواند به این فناوری دست پیدا کنند. به همین دلیل در ژاپن به عنوان یک نمونه بمب‌های هسته‌ای خود را به نمایش گذاشت تا به رقبای خود به ویژه شوروی این نکته را متذکر شود که از این پس نظم جهانی توسط هژمونی آمریکا برنامه‌ریزی و اداره خواهد شد چیزی که خیلی زود چند سال بعد آمریکایی‌ها متوجه شدند غیر قابل کنترل است و شوروی و متحدانش یکی پس از دیگری به این فناوری دست پیدا کردند و حالا می‌توانند با سلاحی که خود آمریکایی‌ها مبتکر آن بودند آمریکا را تهدید کنند.

در نهایت می‌توان گفت اوپنهایمر ترکیبی از یک توجیه تاریخی و یک هشدار آینده‌نگرانه است. توجیهی که به دنبال بیان علت ساخت بمب هسته‌ای توسط آمریکا است و هشداری که از نظامی‌سازی دنیا و آمادگی برای جنگ آینده حکایت دارد. اوپنهایمر به دنبال آن است که خطر معمای امنیتی و ایجاد دوران صلح مسلح را به قدرت‌های بزرگ گوشزد کند و این نکته را بیان کند که آغاز هر درگیری بزرگی میان قدرت‌های جهانی در قرن بیست و یکم برابر با استفاده از بمب اتم و در نهایت آغاز نابودی دنیا خواهد بود. این هشدار به توجیه افکار عمومی آمریکا و غرب برای سرمایه‌گذاری بیشتر در زیرساخت‌های صنایع نظامی نیز کمک می‌کند چرا که آمریکا به خوبی می‌داند گریزی از درگیری با قدرت‌های بزرگ شرقی برای حفظ نظم بین‌الملل فعلی که خود سردمدار آن است ندارد.

به بهانه آثار شبه‌سینمایی که قاچاق شدند!

باید فیلم ما را «توقیف» کنید!

سعید مستغاثی

در یکی از فیلم‌های سه کله پوک (ویل هی و مور ماریوت و گراهام موفات) به نام «ناخدای قلابی» یا «ملوان خالی‌بند» Windbag the Sailor، خالی‌بندی‌های «ویل هی» در نقش کاپیتان بیل کوتلت باعث می‌شد، گروهی از ملوان‌ها که بدون ناخدا مانده بودند، جمع شده و بیل خالی‌بند که از ماجراجویی‌هایش در دل دریاهای دوردست نقل می‌کرد را به ناخدایی کشتی‌شان وادار کنند. حالا آنجا می‌شد سر پل خر بگیری که جناب ناخدای قلابی، کشتی و ملوان‌هایش را به فنا می‌داد.

رسمی است معمول که حتی در قبائل آفریقایی و جنگل‌های آمازون و ارتفاعات تبت و جزایر گالاپاگوس و البته سایر نقاط جهان هم رعایت می‌شود؛ اینکه برای اثبات بلدی و احاطه به پدیده و موضوع و کاری، بایستی به حداقل‌های آن حرفه یا موضوع و یا پدیده، آگاه و مسلط بود یا به قول امروزی‌ها کف استاندارد آن حیطه را در اختیار داشت.

مثلا برای قبولی در دروس دبستان و دبیرستان و دانشگاه و یا سایر موسسات علمی حداقل باید نمره ۱۰ یا ۱۲ از ۲۰ را دریافت نمود تا آن دروس را بنا به اصطلاح رایج گذراند. برای پذیرفته شدن در کلاس‌های زبان، آزمونی به عمل می‌آید تا توانایی علمی و معلومات داوطلب معلوم گردد. حتی برای اینکه شاگرد و دستیار یک مغازه آهنگری یا خواروبارفروشی را هم انتخاب کنند، برخی توانایی‌های هوشی و جسمی فرد را می‌سنجند.

مردودی دانش‌آموزان و دانشجویان در آزمون‌ها به دلیل نمره پایین‌تر از ۱۰ به معنای توقیف آنها نیست. انتخاب نشدن دستیار آهنگری یا خواروبار فروشی تنها به معنای نداشتن صلاحیت و تخصص کافی برای شغل مربوطه بوده و نه توقیف وی!

از طرف دیگر برای هر حرفه و شغل و کسبی هم موسسات و سازمان‌های نظارتی وجود دارند که بر چگونگی ورود و ادامه کار حرفه‌های مختلف نظارت می‌کنند و برای این نظارت هم حداقل‌ها و استانداردهایی در نظر می‌گیرند.

مثلا یک نانوایی بایستی از نظر استانداردهای حرفه‌ای و همچنین بهداشتی موازین و قواعدی را رعایت کند که اگر نکند و مثلا چند روز نان سوخته یا کم‌حجم و یا بی‌کیفیت تحویل مردم بدهد، جریمه و تعطیل می‌شود. یک تعمیرگاه یا کارگاه خیاطی و یا کارخانه تولید لوازم خانگی بایستی ملزوماتی را در نظر گرفته، به قوانینی پایبند بوده و محصولات و خدماتشان، استانداردهایی را دارا باشند. در غیر این صورت مورد بازخواست و برخورد قانونی قرار می‌گیرند.

یک اغذیه‌فروشی، نمی‌تواند و نباید با هر کیفیتی ساندویچ و دیگر مواد غذایی را عرضه کند، کارخانجات و فروشگاه‌های محصولات غذایی بایستی آبلیمو و سرکه و شربت‌ها و... را با غلظت معینی ارائه نموده و ماست و پنیر و دیگر محصولات لبنی را با حجم و اندازه و ترکیبات مخصوص و تعیین شده به بازار بفرستند.

ویلن زدن روی اعصاب تماشاچی

حتی در عرصه هنر هم نمی‌شود فی‌المثل هر اراجیفی را به نام شعر به خورد مخاطب داد، فردی که هنوز به ادبیات فارسی و دستور زبانش آگاهی ندارد، نمی‌تواند و نباید کتاب رمان و داستان منتشر کند و فردی که بلد نیست ویلن بزند، اگر آرشه را روی سیم‌های آن ساز بکشد، فقط اعصاب شنونده را به هم می‌ریزد. یک نقاشی نابلدانه هم آدم را به یاد بلایی می‌اندازد که مستر بین بر سر نقاشی مهم و کلاسیک «مادر ویسلر» در گالری گریرسون کالیفرنیا آورد!!

اما در کمال تاسف، سینمای ما اصلا به هیچ صراط و قاعده و استاندارد و ضابطه‌ای پایبند نیست و هیچ‌گونه نظارت تخصصی و کارشناسانه حتی در حد الفبای فیلم‌سازی را برنمی تابد تا هر بنجلی را به نام فیلم و سینما به آن قالب کنند. متاسفانه از این سوی نیز اغلب ناظران، الفبای سینما را نیز در نظر نگرفته و یک محصول کاملا غیر سینمایی و حتی ضد فیلم را تنها از جهت برخی حرف‌ها و صحنه‌هایی که احتمالا مورد پسندشان نیست، ارزیابی کرده و مهر «توقیف» بر آن می‌زنند!

و آن زمان است که همان مهر «توقیف»، در واقع فضای رهایی وگریز برای شبه فیلمسازانی فراهم می‌نماید تا با محصولات بنجل خود که کوچک‌ترین بویی از فیلم و سینما نبرده‌اند، به کوس و کرنا زده، سر و صدا راه انداخته، قیل و قال کرده و دکان دو نبشی برایش باز نموده و به جشنواره‌های جهانی (که بعضا در حد واندازه فقط یک نام و عنوان هستند) قالب کنند!!

نویسندگانی که انگار «بار به آنها خورده»!

نگارنده به عنوان فردی که حدود ۵۰ سال تماشاگر حرفه‌ای فیلم‌ها و سریال‌های سینما و تلویزیون بوده و هستم و چندین سال در شوراهای مختلف سینمایی و تلویزیونی صدها فیلمنامه خوانده و صدها فیلم دیده‌ام، با تاکید عرض می‌کنم که حداقل ۹۰ درصد فیلمنامه‌ها و فیلم‌هایی که طی این دوران در این سینما خوانده و دیده‌ام، زیر خط فقر استاندارد سینمایی

بوده و هستند یعنی اساسا فیلم به شمار نمی‌روند! حکایت همان ناخدای قلابی فیلم سه کله پوک یا ویلن‌زنی که از ویلن سر درنیاورده و فقط روح شنونده را خراش می‌دهد و یا کسی که می‌خواهد روی تشک کشتی، فوتبال بازی کند!!

در طی این دو سال اخیر که حدود ۲۰۰ فیلمنامه بلند سینمایی برای تولید خواندم و بیشتر از آن، آثاری که قرار بود روی پرده بروند.

شاید بتوان گفت فیلمنامه‌هایی که قابل تامل بودند، از تعداد انگشتان یک دست فراتر نمی‌رفتند و ۸۰ درصد این فیلمنامه‌ها حتی پیش پا افتاده‌ترین قواعد فیلمنامه‌نویسی را نیز رعایت نکرده بودند؛ غلط‌های فاحش املایی و انشایی داشتند، از تاریخ و تبار و ریشه موضوعی که به اصطلاح دراماتیکش کردند، بی‌خبر بودند، تحریف‌های شدید تاریخ حتی مربوط به همین سال‌های اخیر در آنها به چشم می‌خورد، مملو از شخصیت‌های اضافی و ماجراهای بی‌خاصیت بودند، گاهی تا نیمه خود اساسا شروع نمی‌شدند و گاه اصلا پایان نمی‌گرفتند، ظاهرا به دنبال پایان باز بودند اما دچار پایان «ولنگ و واز» شده بودند! نویسنده‌شان گویی اصلا با سینما و فیلم بیگانه بود و به قول یک مثل معروف و رایج «انگار به او بار خورده بود» که گذرش به عرصه فیلمنامه‌نویسی افتاده و...

این حکایت تلخ و غم‌انگیز شبه فیلمنامه‌هایی است که بیشتر نمایشنامه و بیانیه و انشاء و سخنرانی و حتی تئاتر هستند اما شوربختانه فیلم و سینما نیستند! و فیلم‌هایی که براساس این شبه فیلمنامه‌های بی‌در و پیکر ساخته شدند، آثاری از کار درآمدند که صد مرتبه بدتر از اصل خود آن شبه فیلمنامه شدند.

ناظرانی که در حد لالیگا با فیلمسازان تعامل می‌کنند!

نمی دانم باید متاسفانه بگویم یا خوشبختانه، اغلب اعضای شوراهای صدور پروانه ساخت و پروانه نمایش افرادی ملایم و مهربان و رقیق‌القلب و اهل تسامح و تساهل و نگران روحیه و زندگی نویسندگان فیلمنامه‌ها و استعداد و انرژی کارگردانان و پول و سرمایه‌ای بوده‌اند که تهیه‌کنندگان فراهم می‌آوردند و طی این مدت شاهد بودم که همواره سعی داشتند همان اجناس بنجل را با گفت‌وگو و تعامل و جلسات متعدد به جایی برسانند که به یک فیلمنامه یا فیلم نزدیک شده و حداقل استانداردهای سینمایی را پیدا کنند. حتی بعضا جلسات آموزش فیلمنامه‌نویسی خصوصی برای نویسندگان برگزار نمودند، کتاب معرفی کردند، رفت و آمدهای بسیار داشتند تا حدی که برخی فیلمنامه‌ها تا ۸ بار بازخوانی شد ولی بازهم چیزی از آن درنیامد!! یعنی اساسا مایه‌ای نداشتند که بتوان حتی به‌اندازه سر سوزنی درام و قصه و سینما درآورد!!!

در این مدت شبه فیلم‌هایی را دیدیم که علی‌رغم خروارها ادعای پشت سر اما حتی در حد تصاویر سردستی فیلم‌های خانوادگی سوپر ۸ سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰ هم نبودند. شبه فیلم‌هایی که حتی ساده‌پسندترین مخاطبان را عصبی می‌کرد. و با وجود یک تبصره روشن و صریح در آیین‌نامه نظارت بر نمایش (که در سال ۱۳۸۲ یعنی دولت مدعی اصلاحات تصویب شده) مبنی بر «عدم صدور پروانه نمایش برای آثاری که از ساختار هنری و تکنیکی ضعیفی برخوردار بوده»، می‌توانستند از نمایش آن و اتلاف وقت و هدر دادن سرمایه و امکانات بیشتر سینمای ایران جلوگیری نمایند.

اما نظر غالب این بود که با عدم صدور پروانه نمایش برای این دسته آثار، مهر «توقیف» روی آن خورده و همین مهر برای سازندگانشان که حتی ذره‌ای هنر و ذوق و سلیقه و دانش هم در اثرشان به چشم نمی‌خورد، باعث باد شدن جعلی و فرار و رهایی از هنر و علم و تخصص شده و آنها تا سال‌ها با همین مهر «توقیف»، در داخل و خارج کاسبی نمایند. استدلالی که متاسفانه پر بیراه هم نبوده و نیست.

این در حالی است که بنا به مثال‌هایی که در ابتدای این مطلب آمد، ممانعت از تولید و توزیع هرگونه محصول غیر استاندارد، از حقوق مسلم شهروندی است که استیفای آن برعهده دستگاه‌های نظارتی قرار دارد.

انتظار برای ممانعت از عرضه کالای بنجل سینمایی

همان‌گونه که مردم به دستگاه‌های نظارتی این اختیار را داده‌اند که مانع ساخت و پخش کالاهای غیر استاندارد خوراکی و پوشاکی و صنعتی و... شوند، برهمان اساس همین دستگاه‌های نظارتی (البته در شاخه مربوطه) براساس تصریح قانونی که ذکر گردید، بایستی از تولید و ساخت و توزیع و پخش محصولات هنری و از جمله سینمایی غیر استاندارد و با ساختار سخیف و پیش پا افتاده جلوگیری به عمل آورند و واقعا نام و عنوان این ممانعت از تولید و نمایش محصولات بنجل و غیر استاندارد، «توقیف» نیست که باعث رهایی و سرافرازی فیلمساز قلابی آن شود، بلکه به معنای «دارا نبودن سواد و تخصص سینمایی و ضعف مفرط و شدید اثر تولید شده» است که در واقع نشان بی‌سوادی و بی‌هنری صاحب اثر بوده و باید سرافکندگی و شرمساری‌اش را باعث گردد.

یکی از مصادیق بارز این‌گونه آثار شبه سینمایی که سازنده‌اش سال‌ها نان همان مهر «توقیف» را خورد و با آن، پز عالمانه و روشنفکری داد، اخیرا سر از شبکه‌های به اصطلاح قاچاق درآورد و تقریبا اغلب افرادی که آن را دیدند، متوجه شدند به قول سوگلی حرمسرای ناصرالدین شاه: «چه میمونی را با مهد علیا اشتباه گرفته بودند»!!

حقیقتا چنین محصولات سخیف که روی فیلمفارسی‌های آبگوشتی دوران قبل را سفید کرده، چگونه در دورانی پروانه ساخت گرفتند و چگونه بدون هیچ توضیحی مهر «توقیف» خوردند و باعث گردنکشی سازنده آن شدند!

زمانی «ادوود» را بدترین فیلمساز تاریخ هالیوود نامیدند که تیم برتن هم فیلمی در سال ۱۹۹۴ درباره آن ساخت و فیلم «اتاق» تامی ویزو نیز بدترین فیلم تاریخ سینمای آمریکا شناخته شد. تامی ویزو، گذشته‌ای نامعلوم و ثروتی نامعلوم‌تر داشت و دارد و اساسا روشن نشد چرا به فیلم‌سازی روی آورد و چرا هنوز آن را ادامه می‌دهد! فیلم درباره تامی ویزو را هم جیمز فرانکو در سال ۲۰۱۷ به نام «هنرمند فاجعه» ساخت.

تامی برای تحقق آرزوی فیلم‌سازی خود و بازیگری دوستش به نام «گرک» به هالیوود رفت اما استودیوهای هالیوودی اگرچه گرک را پسندیدند ولی تامی را قبول کردند. از همین روی تامی برای انتقام از هالیوود و اثبات خود، با پول هنگفتی که در اختیار داشت، شخصا به ساخت فیلمی به نام «اتاق» براساس فیلمنامه‌ای از خود و باشرکت گرک اقدام نمود. دوربین و وسائل فیلمبرداری خرید و بازیگر و سایر عوامل فنی را استخدام کرد اما آنچه ساخته شد، هجوی بیش نبود.

به نظر می‌آید مثل فیلم سخیف تامی ویزو در مقابل آنچه بعضا در این سینما تولید شده که اساسا از فیلم و سینما بویی نبرده و متاسفانه به دنبال مهر رهایی بخش «توقیف» له له می‌زند، مثل فیلم «همشهری کین» است در مقابل فیلمفارسی‌های «قهوه خونه قنبر» یا «آقا مهدی کله پز» و یا «خانم دلش موتور می‌خواد»!!

چرایی و چگونگی بازتاب شهید صدرزاده در آثار هنرمندان

تاسوعا ده دقیقه به اذان ظهر

دوشنبه ۳۰ مرداد، همزمان با روز جهانی مساجد، از تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب‌های «سرباز روز نهم» و «اسم تو مصطفاست» رونمایی شد. هر دو کتاب، جوانی ۲۹ ساله را روایت می‌کنند که حاج قاسم سلیمانی او را جوانی «تو دل برو» می‌نامد؛ روایت‌هایی از زندگی شهید مدافع حرم، مصطفی صدرزاده که به تعبیر رهبر انقلاب، یکی از آنها «غبطه‌انگیز» و دیگری «شیرین، پخته و مبتکرانه» نوشته شده است. برای فهم این موضوع که چه چیز آقا مصطفی را به‌عنوان یک قهرمان، محور روایت‌های مختلف قرار می‌دهد، برخی از این آثار را مرور می‌کنیم.

سرباز روز نهم

«کسی که مدتی با مصطفی رفت‌وآمد می‌کرد، می‌فهمید دوست ندارد منفعل باشد، حتماً باید کاری انجام می‌داد، احساس تکلیف می‌کرد.»

جمله بالا بخشی از کتاب «سرباز روز نهم» است. کتابی که پژوهش آن شش سال به طول انجامیده و در این حین خاطرات کسانی نقل شده که اکنون به عنوان شهید مدافع حرم از آنها یاد می‌شود. «سرباز روز نهم» در کنار مستند «آقا مصطفی» زندگی شهید صدرزاده را روایت می‌کند با این تفاوت که این بار شخصیت چندوجهی سیدابراهیم (نام جهادی آقا مصطفی) جامع‌تر و کامل‌تر توصیف شده است. این کتاب نه بخش دارد که شامل «تذر سربازی تو»، «آجر آجر سنگر تربیت»، «طلبه میدان»، «درجست‌وجوی همسنگر»، «در مسیر روح‌الله»، «فتنه سبز»، «الخیر فی ما وقع»، «در مسیر عباس» و «سرباز روز نهم» می‌شود و از طریق سایت انتشارات راه‌یار در دسترس علاقه‌مندان ادبیات مقاومت است.

اسم تو مصطفاست

«اسم تو مصطفاست» کتاب دیگری است که شهید صدرزاده را از زبان همسر او روایت می‌کند. این کتاب به قلم راضیه تجار و توسط انتشارات «روایت فتح» به چاپ رسیده و بیانگر آن چیزی است که در پشت پرده فعالیت‌های شهید در جریان بوده است.

در مکتب مصطفی

جمال یزدانی در کتاب «در مکتب مصطفی» با مطالعه و پژوهش پیرامون زندگی مصطفی صدرزاده، یک جریان تربیتی غیرمستقیم را بررسی می‌کند که با فعالیت در مساجد و پایگاه‌های بسیج، نیروهایی باصفا، مخلص، صادق و اهل ایثار تربیت می‌کنند. او در این کتاب که توسط انتشارات «راه‌یار» به چاپ رسیده، از شیوه معمول بیان خاطرات شهدا فاصله گرفته و با نگاهی علمی به زندگی شهید می‌نگرد.

آقا مصطفی

«آقا مصطفی» مسجد را یک پایگاه و مرکز فرهنگی می‌دید و بیشتر با نوجوان‌ها کار می‌کرد؛ پسرهایی که گاهی حتی شیطنت آنها کار دستش می‌داد و بعضاً اهل کارهای نامتعارفی مثل مشروب‌خواری بودند اما طبق آنچه رهبر انقلاب در تقریظ خود بیان می‌کنند، «اراده قوی، فهم درست، روحیه ایثار، شجاعت، خستگی‌ناپذیری، ادب و دلِ انباشته از محبت و صفا» مصطفی را از پاپس‌کشیدن باز می‌داشت. مدرسه اندیشه و هنر (ماه) در جدیدترین مستند خود به نام آقا مصطفی، پای صحبت تعدادی از بچه محل‌های این شهید می‌نشیند تا با شنیدن خاطرات آنها به این نقطه برسد که چطور «از یک روستای اطراف شهریار یک جوان فداکار و نورانی مثل مصطفی صدرزاده به وجود می‌آید.» در حال حاضر این مستند به صورت رایگان در سایت عماریار منتشر شده و فرصتی فراهم آمده تا با زاویه دیگری از زندگی آقا مصطفی به عنوان یک معلم پرورشی بیشتر آشنا شویم؛ مسیری پرپیچ‌وخم که از او یک «سرباز روز نهم» می‌سازد؛ سربازی که «نذر عباس(ع)» است و چند دقیقه قبل از اذان ظهر روز تاسوعا، طبق خواسته قلبی خود، به جناب عباس(ع) می‌رسد.

عابدان کهنز

مسجد امیرالمؤمنین؛ مصطفی، محمد و سجاد. اواسط دهه هفتاد، حاج‌آقا بهرامی و حاج‌آقا نصیری، با کمک مردم یک مسجد می‌سازند؛ آن هم در کهنزِ شهریار. داستان ساخت این مسجد و ماجرای جوانانی که به گفته محمدمهدی رحیمی، پژوهشگر مستند عابدان کهنز، حاصل عمر حاج‌آقای بهرامی حساب می‌شوند، سوژه این مستند است؛ جوانانی مثل مصطفی صدرزاده که اولین شهید مسجد امیرالمؤمنین است.

روزگار ابراهیم

مستند روزگار ابراهیم بیشتر از آنکه مصطفی صدرزاده را روایت کند، از سیدابراهیم (نام جهادی شهید صدرزاده)، فرمانده گردان عمارِ لشکر فاطمیون حرف می‌زند. این مستند به کارگردانی علیرضا خوش‌بیان و تهیه‌کنندگی اداره فیلم و نمایش بسیج ساخته شده است و پای صحبت‌های خانواده و چند تن از همرزمان شهید می‌نشینند.

دیپورت

داستان اعزام آقا مصطفی و نحوه حضور او در جبهه‌های مبارزه با تروریست‌های تکفیری در منابع مختلفی روایت شده است اما در قالب تولیدات سینمایی می‌توان به فیلم دیپورت، ساخته امیرسجاد حسینی، اشاره کرد. بخشی از این فیلم که با تمرکز بر زندگی مهاجران افغان در ایران ساخته شده، اقتباسی از زندگی شهید صدرزاده و ماجرای اعزام او به سوریه است.

منطقه پرواز ممنوع

منطقه پرواز ممنوع، تهیه شده در مدرسه اندیشه و هنر (ماه)، به عنوان پرفروش‌ترین فیلم کودک و نوجوان در سال ۹۸ شناخته شد. این فیلم داستان سه نوجوان را روایت می‌کند که در حین آمادگی برای مسابقه ساخت پهپاد، در محل زندگی خود یک یوزپلنگ پیدا می‌کنند و درگیر ماجراهای جذاب می‌شوند. به گفته امیر داسارگر، کارگردان منطقه پرواز ممنوع، داستان این فیلم واقعی نیست اما در خلق شخصیت‌ها، از افراد حقیقی الهام گرفته شده است؛ از جمله شهیدان مدافع حرم مصطفی صدرزاده و مرتضی عطایی.

گفتنی است، علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به سایت انتشارات راه‌یار به نشانی «raheyarpub.ir» جهت خرید کتاب‌های «سرباز روز نهم» و «در مکتب مصطفی» از تخفیف بهره‌مند شوند. همچنین تماشا و دانلود مجموعه‌ای از آثار مرتبط با شهید صدرزاده از سایت عماریار و نشانی «ammaryar.ir» امکان‌پذیر است.